

میزگرد نامه فرهنگ

نامه فرهنگ، ش ۴۳



چکیده: در این گفت‌وگو آقایان دکتر داوری، دکتر لاریجانی، دکتر ضیمران، دکتر نهاوندی و دکتر خانیکی به مسئله جهانی شدن و نحوه مواجهه ما با آن می‌پردازند.

داوری: استدعا می‌کنم نخست بفرمایید جهانی شدن یعنی چه؟ سپس به پیشینه آن و اینکه در حال حاضر چه صورتی یافته است و با آن چه می‌توانیم بکنیم، می‌پردازیم.

ضیمران: سال ۲۰۰۰ به‌طور کلی نویددهنده عصر تازه‌ای است و بر خلاف قرن بیستم که به قرن اتم معروف بود، قرن انفجار اطلاعات و دوران واقعیت‌های نامنظم است.

به‌طور کلی، به گمان بنده، قرن بیست و یکم منش و ماهیتی رایانه‌ای دارد و در حقیقت، واقعیت قرن بیستم به واقعیت مجازی در قرن بیست و یکم تبدیل شده است و حادثه مجازی‌سازی یکی از مهم‌ترین رویدادهایی است که در قرن بیست و یکم رخ خواهد داد. در واقع، در این عصر است که اصل، جای خود را به بدل می‌دهد. همه پدیده‌ها به نشانه تبدیل خواهند شد. واقعیت به فراواقعیت تغییرپذیر است.

خانیکی: ما می‌توانیم مسئله تحول و دگرگونی بزرگی را که رخ داده است و از آن به تعبیرهای گوناگونی یاد شده است، از نگاه‌های مختلفی ببینیم.

اگر بخواهیم یک رهیافت فرهنگی برگزینیم، به نظر من می‌شود جهانی شدن را پروسه و فرآیندی دید که نقطه آغازین آن الزاماً در عصر ما قرار نمی‌گیرد؛ یعنی می‌شود این دگرگونی

را در ادامه همان تحولاتی دانست که از دوران مدرنیته آغاز شده است. اما اگر بخواهیم آن را به عرصه سیاست تقلیل دهیم، آنگاه آن را پروژه‌های خاص همین دوران خواهیم دید؛ طرحی سیاسی که به همگن‌سازی و یکپارچه‌سازی جهانی محدود می‌شود و قطعاً معطوف به تصمیم‌گیری‌های مراکز خاص سیاسی در جهان است.

در خصوص روند جهانی شدن فرهنگ و ارزیابی واکنش‌های مختلف درونی، دو نکته مقدماتی را نباید از نظر دور داشت:

۱. جهانی شدن فرهنگ الزاماً امری تازه نیست، بلکه می‌توان جلوه‌های جدید آن را از بدو ظهور مدرنیته دید. هر چند اکنون در مدرنیته متأخر - به قول گیدنز - با روندهای شدید و متراکم این پدیده قدیمی مواجه هستیم.

۲. جهانی شدن فرهنگ یک فرآیند پیچیده و چندوجهی است که، از یک سو، به تشدید روندهای یکسان‌سازی در سطح بین‌الملل کمک کرده است و از سوی دیگر، به رشد منطقه‌گرایی، بومی‌گرایی و توجه به فرهنگ‌های خرد اقلیمی و محلی منجر شده است.

با ورود به دوران مدرن، جهان‌بینی هر جامعه، از وجه تک‌ساختی دوره پیشین خارج شده و نظام معانی و ساختار ادراکات فرهنگی آن دستخوش معضلات پیچیده درونی می‌گردد. تمدن غربی به‌طور پیوسته فضاهای تک‌ساختی را شکسته و جهان چندشالوده‌ای خود را بسط داده است. چند شالوده‌ای شدن جهان چندوجهی و چندبنیادی به بحران هویت و معنا در فضای فرهنگی مغرب‌زمین انجامیده است.

اما در دنیای پیرامونی، در مواجهه با جهان‌گرایی دوران مدرن:

گروهی هدم سنت را پی‌گیری کرده‌اند و بر این باور بوده‌اند که یکسره باید به حسب موازین و معانی دنیای جدید، به سامان‌دهی امور بپردازند؛

گروهی دیگر جهت حفظ میراث و ذخایر معنایی موجود، در پی نگاهبانی و کفایت میراث سنت بوده‌اند و

گروه سوم که بیش از همه در جلب آرای عمومی توفیق داشته‌اند، در پی آن بوده‌اند که میان این دو نظام متفاوت معنایی، پل‌هایی بزنند.

به این ترتیب، می‌توان گفت در پرتوی جهانی شدن، به معنای تازه‌ای که یکی دو دهه اخیر نمایانگر آن است، همه واکنش‌های سنتی ما به چالش کشیده شده است و همان‌گونه که غرب خود را نیازمند بازاندیشی یافته است، ما نیز به بازاندیشی نیاز پیدا کرده‌ایم. این شاید

مهم‌ترین مسئله در پروسه‌ای دیدن جهانی شدن فرهنگ باشد.

داوری: اگر بپرسند که تکلیف فرهنگ‌ها در جریان Globalization چه می‌شود، چه

پاسخ می‌دهید؟

خانیک: اگر این فرآیند را به عنوان پدیده‌ای چندوجهی در نظر بگیریم، خواهیم پذیرفت که در وضع جدید باید هم در پی فرصت بود و هم تهدید. در حقیقت باید گفت یک وجه این تحول به سوی همگن‌ساختن می‌رود؛ اما وجه دیگر آن مبتنی بر الگوهای چندگانه فرهنگی، به جای انحصار دوران مدرنیته، است. پس روشن است که جهانی شدن فرهنگ با به چالش کشیدن وضع مستقر و وضع سنتی همراه شده است. از این رو، این وضع، هم می‌تواند امکانی برای پیدایش یا شکل‌گیری گفت‌وگوهای چند طرفینی باشد و هم، در صورت نداشتن موضع و نقش فعال، می‌تواند به مخاطره‌ای جدی بینجامد. در فرآیندهای نوین جهانی، هویت‌هایی فراتر از هویت‌های صرفاً سیاسی معنا می‌یابد. این مسئله، خود به خود، حساسیت‌ها را متوجه حوزه فرهنگ می‌کند.

یکی از فرصت‌هایی که امروز به وجود آمده است، همین امکان ورود به عصر اطلاعات و بازنگری فرهنگی در دوران فشرده‌گی زمان و مکان است. روشن است که جهان کنونی به سمت گشودگی می‌رود؛ نه فروبستگی. از این رو می‌توان گفت امکان پیدایش دیالوگ بیش از مونولوگ شده است؛ هرچند در عرصه سیاست بین‌الملل، گرایش به سمت چیرگی طلبی می‌تواند با این فرآیند در تعارض باشد.

به نظر من، امروز این زمینه مشهود است که در لایه‌های بنیادین این جهان، امکان گفت‌وگو و تنوع فرهنگی به وجود آمده است. معنای این گفت‌وگو فراهم شدن فرصت برای فرهنگ‌ها و اندیشه‌های زنده و پویاست که البته با چالش‌ها و پرسش‌های نو نیز روبه‌رو هستند اگر در برابر این پرسش‌ها و چالش‌ها بتوانند نقش بازیگرانه‌ای داشته باشند، به یقین خواهند توانست سهمی هم به خود اختصاص دهند.

لاریجانی: تمایز بین پروژه جهانی شدن و پروسه جهانی شدن به نظرم موضوع بسیار مهمی است و در مباحث جهانی شدن، در واقع، این تفاوت خیلی اساسی است. جهانی شدن به عنوان پروسه، مبانی فلسفی دارد و عمدتاً از تفکر لیبرال، به‌طور طبیعی، ناشی می‌شود. وقتی ما از هویت یک انسان صحبت می‌کنیم، بهتر است شناسنامه انسان در نهایت جهانی باشد. انسان شهروند یک جهان باشد، خیلی طبیعی‌تر از این است که شهروند این کشور یا آن کشور باشد.

من فکر می‌کنم به این ترتیب، تصور از انسانی که شهروند جهان است، تصور زیبایی است. مثلاً من خودم در خیابان راه می‌روم، اول احساس می‌کنم شهروند ایران هستم، بعد احساس می‌کنم شهروند جهان هستم. پاسپورت جهانی دارم و هر جا بروم حقوق حفاظت شده‌ای دارم و این به نظرم موضوع جالبی است. اما جهانی شدن به عنوان یک پروژه - به نظرم - دقیقاً تئوری آمریکایی‌ها و اروپایی‌هاست.

در این معنا جهانی شدن یعنی اداره کل دنیا توسط باشگاه غرب و در رأس آن نیز باید مقوله‌ای قرار داشته باشد. مبنای قرار دادن سیاست برای آمریکا تنازعاتی با دیگر اعضای غربی باشگاه به وجود خواهد آورد؛ ولی اگر اقتصاد مینا و محور گردد، گرچه باز هم شکل تنازع وجود خواهد داشت، ولی شدت آن بسیار کم خواهد بود. به نظر من در تاریخ بشر هیچ‌گاه سیطره حاکمان بر محکومان به این شدتی که امروز وجود دارد، و امکان آن پیدا شده، وجود نداشته است.

نهادنیان: باید دید ما در رابطه با جهانی شدن چه می‌توانیم بکنیم که این برمی‌گردد به اینکه اصولاً جهانی شدن را ما چه می‌دانیم؟ تعریف ما از جهانی شدن چیست؟

به نظر می‌رسد آنچه در این دوره اتفاق افتاده و آن را از دوره‌های پیشین جدا کرده است، این است که درجه شدت ارتباطات انسانی بالا رفته است که این مرهون تکنولوژی اطلاعات و ارتباطات است. در حال حاضر این امر تجلیات گوناگونی یافته است. اصولاً حوزه تأثیر و تأثر متقابل یک فرد انسانی و درجه شدت و درجه نفوذ آن در گذشته، با درجه شدت و نفوذی که الان دارد، متفاوت است.

سؤال این است که ما در قبال جهانی شدن چه کاری می‌توانیم بکنیم؟ اصلاً چه چیز آن، متعلق اختیار ما قرار می‌گیرد. آیا ما می‌توانیم تصمیم بگیریم که این درجه شدت ارتباطات بالا نرود؟ آیا ما می‌توانیم از اثرگذاری این پدیده بر آحاد ملتمان جلوگیری کنیم؟ این میسر نیست. در مقابل ما سه گزینه وجود دارد: گزینه پرهیز؛ گزینه تسلیم، و گزینه مشارکت فعال و سهم‌خواه. گزینه‌های اول و دوم یا ممکن نیست یا توصیه کردنی نیست. بر روی گزینه سوم باید اندیشید که آیا ما در این مجموعه به عنوان کشوری در حال توسعه یا به عنوان مسلمان‌ها چه سهمی می‌توانیم داشته باشیم. آیا سهمی برای ما هست یا نه؟ نه در خود پدیده جهانی شدن، بلکه در پاسخ به این پرسش نهادسازی.

حال اگر بپذیریم که در قضیه جهانی شدن، در یک طرف، تقاضا، و در طرف دیگر، عرضه

وجود دارد، در پاسخ به این تقاضا، کالای آن کسی مشتری پیدا خواهد کرد که حرف و پیامش جهانی تر باشد؛ یعنی اگر بپذیریم که تقاضای جهانی شدن به دلیل تکنولوژی و به دلیل شدت ارتباطات انسانی، مثل یک ظرف وجود دارد، حال چه پیامی در این ظرف قرار خواهد گرفت؟ به این سبب، اتفاقاً می شود آینده مثبتی را از دل جهانی شدن بیرون کشید. اگر چه در حال حاضر حرف های داوطلبان و مدعیان پر کردن این خلأ، حرف هایی کمتر انسانی و حقوق بشری است؛ اما آن پیامی که در نهایت بازار خواهد داشت، پیام هایی است که بیشتر انسانی و بیشتر عدالت گرایانه باشد. اگر از این دیدگاه بنگریم، اتفاقاً ادیان الهی در این گسترش ظرف تقاضای روحی جامعه بشری، باید یک فرصت جدید و بی سابقه را جست و جو کنند که زمینه های آن هم هست. مثلاً آرمان اعتقاد و انتظار موعود که در همه ادیان بوده است، حرفی جهانی است. این گونه پیام ها، برای این ظرف تقاضا پیام های قابل عرضه تری هستند. البته متأسفانه ما در تریبون عرضه اش نیستیم، اما حرف قابل عرضه داریم؛ زبانش را نداریم، اما پیام آن را داریم.

ضمیران: شرایطی که به وجود آمده است و، به قول هایدگر، ما در این شرایط پرتاب شده ایم و باید در برابر این وضعیت که برای ما ایجاد شده است، واکنش نشان دهیم. در اینجا به چند مؤلفه اشاره می کنم:

یکی از مؤلفه ها این است که چگونه می توانیم گفتن مناسبی را برای خود برگزینیم. به دلیل اینکه ما ناچاریم به شکلی در شبکه های قدرت سهیم شویم و اگر خودمان را از این شبکه ها دور قرار دهیم، به هر حال به نوعی کنار زده می شویم.

دومین مؤلفه این است که عصر کنونی، عصر اراده معطوف به قدرت، منهای عدالت فراگیر، است؛ یعنی در حقیقت، وقتی لیبرالیسم از آزادی فردی و فردگرایی صحبت می کرد، همیشه در کنارش تعریفی از عدالت داشت. ولی در حال حاضر، به خصوص در تحقیقات فلاسفه ای مثل فوکو و دیگران، وقتی بحث قدرت را مطرح می کنند، این قدرت منهای عدالت منظور می گردد؛ یعنی اراده معطوف به قدرت در چارچوب خشونت قدرت پیاده می شود.

در وضع فعلی، قدرت اقتصادی بر پایه اقتصاد بازار و سودآوری میان دو طیف جهان فرودست و جهان ثروتمند، شکافی بسیار عمیق و پرنشدنی ایجاد کرده است و آمارها نشان می دهند که روز به روز این شکاف بین محورهای قدرتمند در تقابل با محورهای ضعیف بیشتر شده است. درصد آمار فقر در جهان سوم پیوسته رو به افزایش است. فقر، در حال

حاضر، بسیار فراگیرتر از فقر در پنجاه سال پیش است.

پدیده دیگری که در این عصر بسیار چشم‌گیر شده است، چیزی است که من با عنوان تروریسم از آن یاد می‌کنم و در یازده سپتامبر اتفاق افتاده است. نیروها و کشورها و محورهای فرودست یا محروم‌شده از قدرت سعی می‌کنند زبان جدیدی را به کار گیرند.

چهارمین مسئله همان موضوع مهم حقوق بشر می‌باشد که ما در سراسر جهان شاهد بحث از آن هستیم و به عنوان یک گفتمان^۱ مسلط مطرح است.

لاریجانی: این شرایط همانند یک سکه دارای دو روی جبر و اختیار است؛ یعنی یک سوی آن سلسله‌هایی است حاصل بخشی از تخم‌هایی که پیش‌تر کاشته‌ایم و اکنون نمو یافته است. ما پیش‌تر در معرض پرسش‌هایی بودیم که به خوبی می‌توانستیم از عهده پاسخ به آن برآییم؛ چرا که تنها در معرض خانواده، شهر و کشور قرار داشتیم. ولی انسان امروز در معرض یک دنیا قرار دارد و در مقام عرضه اعتقادات است؛ تنها کسانی را پیش رو ندارد که به راحتی می‌توانست، در قلمروی محدودتر، حریف آنان باشد. فرد امروزه حریف‌هایی دارد که غالباً جمع‌بندی پراگماتیستی دارند. غرض من از این توضیح آن است که جنبه‌های جدیدی پیدا شده است و من مسلمان ایرانی، امروزه در معرض یک دنیا هستم. آیا برای چنین مواجهه‌ای آمادگی دارم؟

مفهوم ناسیونالیستی که بسیار فرمال بود، جواب‌گوی شرایط موجود نیست. حال اگر بنا باشد تأثیر در اراده را جانشین قدرت شمشیر کنیم، ناچاریم این تأثیر را بر فکری استوار سازیم. حاکمانی که قادرند فکر خود را بهتر و مؤثرتر تزیین کنند، توان نفوذ بالاتری خواهند داشت. از آنجا که قرار شده است زور (شمشیر) کمتر اعمال گردد، حکومت‌ها، جهت وجودی خود را به فکر قوی‌تر معطوف می‌سازند و به شاخصه‌های پیشین، از حیث نفوذ و اقتدار داخلی و قدرت ملی، توجه کمتری نشان می‌دهند.

به طور طبیعی، حاکمان، دیگر برای تأثیرگذاری تنها از «زور» استفاده نمی‌کنند و تأثیرگذاری فقط باید از طریق جلب مغزها باشد و این نوع تأثیرگذاری نیاز به محوریت ایده دارد. **نهادنویان:** باید دید ما به عنوان جوامع اسلامی و مجموعه کشورهای در حال توسعه، آیا واقعاً راهی و جایی برای اثرگذاری در این قاعده‌مندی‌های جهانی داریم یا نه؟ برای قاعده‌مندی‌های جهانی چندین گزینه هست: (۱) قاعده‌مندی‌ها را شرکت‌های چند ملیتی

بازتاب اندیشه ۳۱

۳۰

میزگرد
نامه فرهنگ

بگذارند؛ (۲) این قاعده‌مندی‌ها را سازمان‌های بین‌المللی بگذارند؛ (۳) حکومتی قدرتمند مانند آمریکا (مثلاً با مشارکت با اتحادیه اروپا و ژاپن) این کارها را انجام دهد. مواردی هست که اگر کشورهای در حال توسعه حرفشان را یکی کنند، می‌توانند در مقابل قاعده‌مندی‌هایی که به نفع قدرتمندترهاست، نقش آفرینی کنند. کشورهای در حال توسعه، به شرطی که توانمندی‌ها و امکانات و افکارشان را کنار هم بگذارند، می‌توانند از قاعده‌مندی‌های موجود استفاده کنند.

داوری: از کجا باید آغاز کنیم؟ بالاخره ما باید در این جریان جهانی شدن کاری بکنیم. چه کنیم که در این بازی آسیب نبینیم؟ و چگونه از این امکانات و شرایط بهره برداری کنیم؟
نهادنیان: باید مردم خودمان را از این «عسرت اقتصادی» نجات بدهیم. با بیرون آمدن از عسرت اقتصادی است که می‌توانند آنچه را که دارند، ارج بنهند. این عسرت اقتصادی، به کم‌بها دادن به هویت فرهنگی مان انجامیده است. برای برون‌شدن از این عسرت فرهنگی، باید هوشمندانه از فرصت‌هایی که جهانی شدن در اختیار ما قرار می‌دهد، بهره‌گیریم. بهترین نمونه آن مالزی و چین است. اگر ما در حوزه فرهنگ نیز منادی اخلاق در عالم، -هم در عمل و هم در سخن- می‌شدیم؛ یعنی اگر ما در این فرصتی که برایمان پیش آمد، مانند اعلامیه جهانی حقوق بشر یک منشور جهانی اخلاق بشری بر اساس مشترکات فرهنگ دینی یهود و مسیحیت و اسلام تهیه می‌کردیم، چه پژوهاک برطنینی می‌یافت. برخی از اصول اخلاقی دینی، باید در منشوری به عنوان «منشور جهانی اخلاق بشری» گردآوری شود تا نقص اعلامیه جهانی حقوق بشر را که به بخش تکلیف و مسئولیت توجه کافی نکرده است، برطرف سازد و به عنوان یک سند جهانی مورد استناد جدی قرار گیرد. البته اگر عملکرد ما، چه در داخل و چه در خارج، چنان بود که مردم دنیا همانند پیام پیامبران خدا به پیام ما نگاه می‌کردند و عمل ما حجت می‌شد، جهان را بدون زور می‌گرفتیم:

حسنه به اتفاق ملاحظه جهان گرفت آری به اتفاق جهان می‌توان گرفت

● اشاره

در این گفت‌وگو، هم در حوزه تحلیل ماهیت جهانی شدن و پیامدهای آن و هم از نقطه نظر مسئولیت‌های کشورهای در حال توسعه، به نکات قابل تأملی اشاره شده است. آنچه در این گفت‌وگو مورد توافق اعضا می‌باشد آن است که در هر صورت، صرف نظر از چگونگی تکوین پروسه جهانی شدن و نیز جدای از خاستگاه تاریخی و نیز به‌رغم اینکه کشورهای قدرتمند غربی در پی منافع گسترده‌ای از قبیل جهانی شدن می‌باشند، نباید این حقیقت را از نظر دور داشت که به‌ویژه در ابعاد فرهنگی و معنوی می‌توان سهم قابل قبولی

را در جغرافیای جهانی بر عهده گرفت. گرچه داشتن چنین سهمی، طبعاً نیازمند ظرفیت بالای فرهنگی است و پیگیری چنین هدفی، تلاش زیادی می‌طلبد.

مسئله در دنیایی که دموکراسی و لیبرالیسم به عنوان مکتب‌های نجات‌دهنده بشر مطرح شده‌اند و موفقیت‌هایی هم کسب کرده‌اند و از حمایت اندیشمندان زیادی برخوردارند، برقرار کردن مفاهیم و ارائه فرهنگ اسلامی به عنوان یک فرهنگ جهانی، کاری دشوار، اما شدنی است. از این رو، به رغم تلاشی که در جهت همگن سازی جهان صورت می‌گیرد، باز شدن درهای کشورهای دنیا به روی یکدیگر، این امکان را برای هواداران اندیشه‌های جهانی فراهم می‌کند که با تمام تلاش متاع خویش را عرضه کنند، و عزم یکسان‌سازی و غربی‌سازی از ناحیه کشورهای قدرتمند، گرچه تهدیدی برای کشورهای دیگر است، اما فرصتی است برای دیگران که با هوشیاری در بازی‌ای که دیگران راه انداخته‌اند، شرکت کنند و سهم خود را دریافت کنند.

